

شاهر کوردی

• ماهنامه‌ی شاهد کودک

• شماره ۲۵ بهمن ۱۳۸۶

• بها ۲۵۰ تومان



به نام خدا

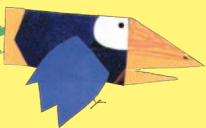


صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلдіس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۵۷۱۵-۱۹۱

ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت الله طالقانی
خیابان ملک الشعراء بهار شمالی
شماره ۳- تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد: ۸۸۸۲۹۵۲۳



تصویر روی جلد: حسن عامه کن

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده باز گردانده نمی شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



میو! کلاه گل گلی

۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴

علمی

قدم به قدم

قوی

اراده‌ی روی جلد پرنده

روایت خودت

آدم آهنی

۲۲ بهمن مبارک!

زندگی خرسی

کفش کفش دوزک

پلیس

لطفیه

آثار بچه‌ها

شعر کودی

معرفة کتاب
میوه‌های رنگارنگ

درد زرافه

جدول

اسکی بازی انگشتی

مهمانی شاهد کودی





من یک عروسک
خندان و کوچک

لبخندهایش
شالی برایش

تنها نباشم
هر جا که باشم

دایی کشیده
هر کس که دیده

یا تنگ و ابریست
وقتی کسی نیست!

او خنده رو است
اسمش «میو» است!

در خانه دارم
زرد است و پشمنی

گرم و ملوس است
خاله خریده

چون دوست دارد
با من می آید

یک شکل از او
گفته چه زیباست!

وقتی دلم شاد
او می زند حرف

در شادی و غم
یک گربه است او

میو!

● نازنین اسماعیل پور
● تصویرگر: حمیدرضا غفوری

کلاه گل‌گلی

● مهری ماهوتی

● تصویرگر: حسن عامه‌کن

یکی بود. یکی نبود.
هواسرد بود. علی کوچولو دلش می‌خواست،
توی حیاط برود. همبازی باد بشود. ولی
نمی‌توانست؟ چرا؟ چون که کلاه قرمزش،
همان که مامان شسته بود. حالا روی بند
رخت نبود. این طرف را گشت. آن طرف را
گشت. غمگین و ناراحت رفت پای درخت.
صدا زد: آقا کلاغه، کلاغ سیاهه، زود باش
بگو، کلاه من کو؟
کلاغه گفت: قاروقارو قاروقارو قاری
کدام کلاه؟ کلاه کی؟
علی گفت: کلاه خوشگل خودم. همان که
شسته مادرم. قرمز زرد آبی بود. به شکل
یک گلابی بود.





کلاغ گفت: والله ندیدم. بالله ندیدم. این بالا
بالاها که نیست. به روی شاخه‌ها که نیست.
شاید حالا گم شده. کلاه مردم شده.

علی کوچولو زد زیر گریه. زار زار. رفت و نشست کنار دیوار.
زنبور زرد توی باغچه گردش می‌کرد. صدای گریه را شنید. خیلی ناراحت
شد. آمد و پرسید: علی جان گل مامان چرا این طوری پژمرده شدی زمین خوردی؟
علی گفت: نه جانم کلاهم را گم کردم.
کدام کلاه؟ همان که رنگ به رنگ بود؟ رنگ گل‌های قشنگ بود؟ قرمز و زرد و آبی
بود؟ به شکل یک گلابی بود؟

علی کوچولو با خوشحالی از جا پرید. خندید و پرسید: همین کلاست. حالا کجاست؟
زنبور که وز ووز ووز نشست روی یک گل قرمز. با غصه گفت: خیس و گلی لای بوته‌ها
افتاده بود میان گل‌ها. علی کوچولو دوباره گریه را سر داد. های و های و های...
صدایش رسید به گوش باد. باد بازیگوش آمد و گفت: دویدم و دویدم. پیش علی
رسیدم. همه چیز را شنیدم. این که گریه ندارد. زود باش برو کلاه خیس را بردار و
بیا. دوباره آن را بشور و آویزان کن. خودم برایت ها می‌کنم. هو می‌کنم. کلاحت
را این رو و آن رو می‌کنم. دوباره خشک و قشنگ می‌شود. همان
کلاه رنگ به رنگ می‌شود.

علی اشک‌هایش را پاک کرد و دوید. کلاغ سیاه قار
و قار و قار، روی شاخه خندید.



علمی عنکبوت‌ها در صبح

بچه‌ها، عنکبوت‌ها را
 زیاد دوست ندارند،
 به خصوص اگر این
 عنکبوت‌ها بزرگ باشند
 و با پاهای باریکشان از
 تارهایشان آویزان شوند.
 بسیاری از مردم از
 عنکبوت‌ها می‌ترسند و
 از دیدن آن‌ها چندششان
 می‌شود. در حقیقت، دلیل
 درستی برای این احساس
 وجود ندارد. چون اگر
 کسی بتواند یک بار
 با صبر و حوصله این

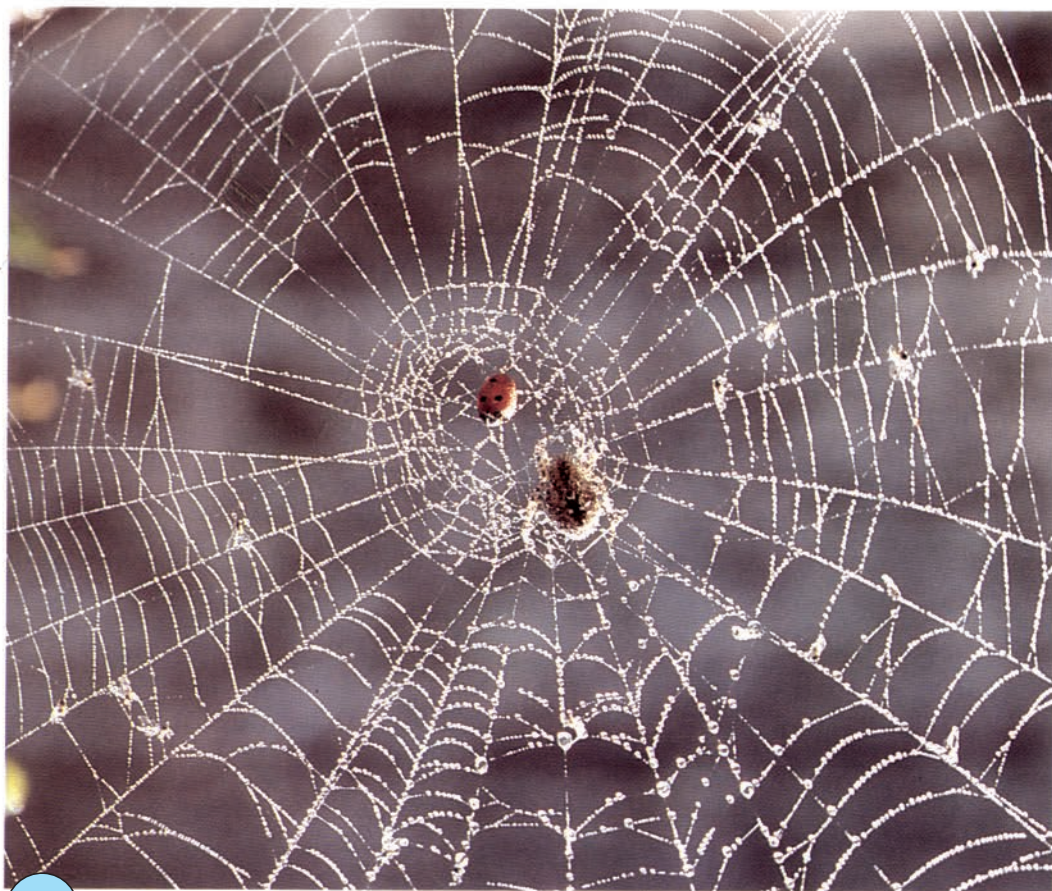




جانور مفید شکارچی را
تماشا کند، به چیزهای
جالبی درباره‌ی آن پی
می‌برد.

بهترین زمانی که
می‌توانی کار عنکبوت‌ها
را ببینی، صبح‌های زود
ماه‌های مرداد و شهریور
است. تور یکی دو تا از
آنها را با یک آب فشان
خیس کن. آن وقت
می‌بینی که این بنای
هنرمندانه، چه طور در
آفتاب برق می‌زند.

عنکبوت حشره‌ی
مفیدی است و در قرآن
کریم سوره‌ای به نام
این حشره آمده. پس
این بار که یک عنکبوت
را دیدی، به جای جیغ
زدن، به بزرگی و قدرت
خداوند فکر کن!



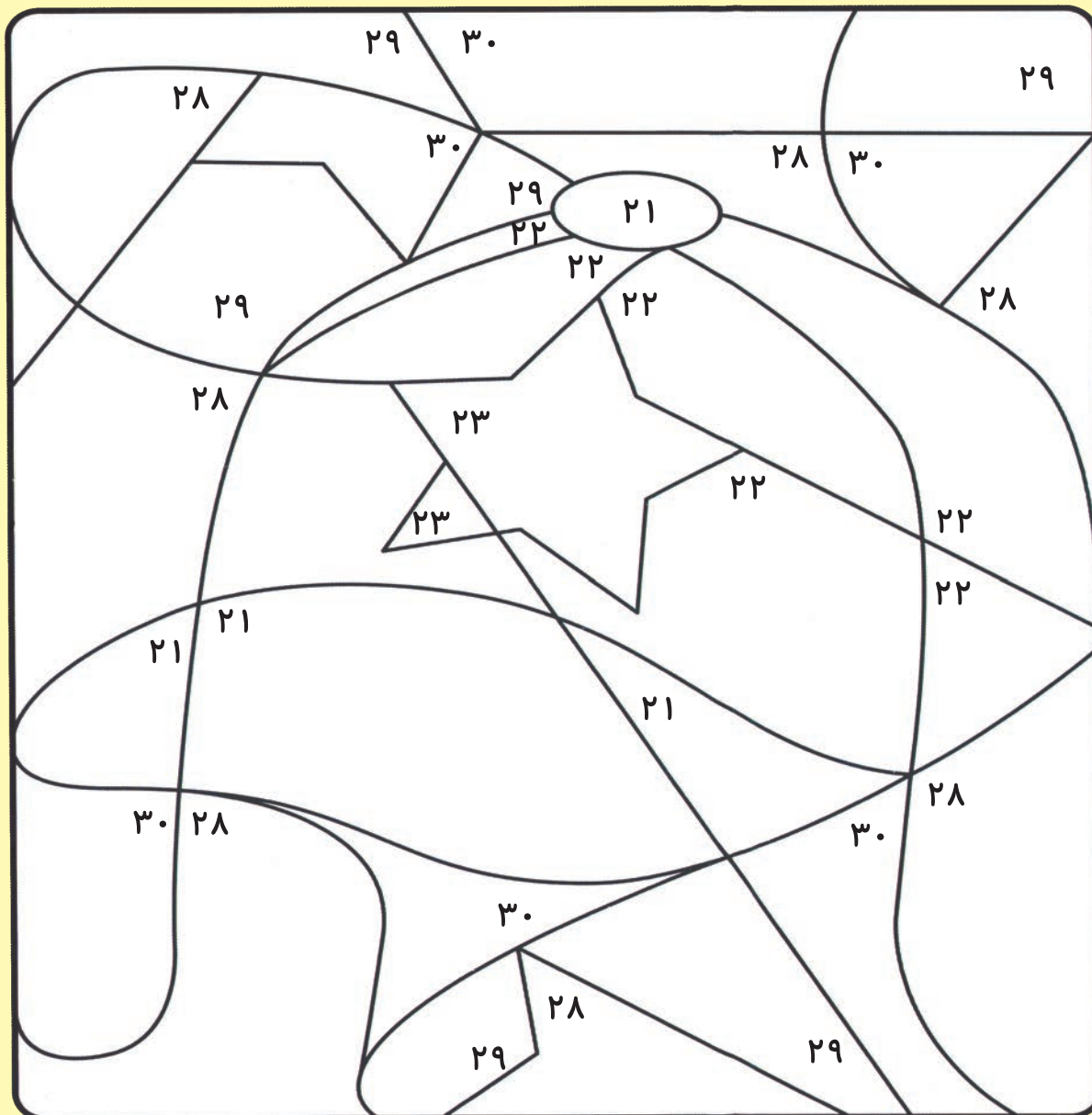
چه شکلی؟..

با استفاده از راهنمایی زیر، هر عدد را با رنگ مناسب آن رنگ آمیزی کن و سپس بگو این تصویر چیست؟

رنگ آبی=۲۱

رنگ سبز=۲۲

رنگ زرد=۲۳

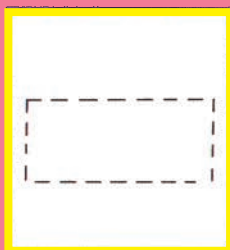
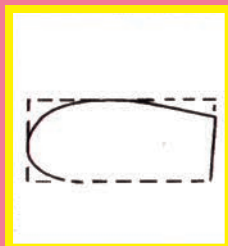
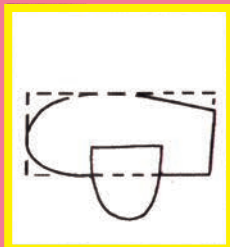
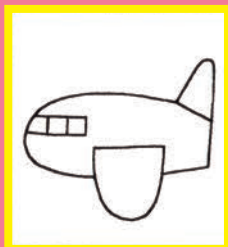


قدم به قدم

مریم حریمی



در ۱۲ بهمن ۲۹ سال
پیش امام خمینی با این
وسیله به ایران آمد.
اگر می‌خواهی نقاشی
کردن آن را درست
یاد بگیری تمرین‌های
این صفحه را با دقت
انجام بده!



اراده‌ی قوی

● تصویر گر: لاله ضیایی







روی جلد پرنده



آوین احمدی - ۴ ساله

◉◉ سلام خانم ضیایی، چه طور شد که به جشنواره‌ی کانون پرورش فکری آمدید؟

برای گرفتن جایزه‌ی اول جشنواره آمدم.

◉◉ برای کدام کار خود جایزه گرفته‌اید؟

برای روی جلد شاهد کودک شماره ۶.

◉◉ آیا قبلاً هم جایزه گرفته بودید؟

بله درنهمین و سیزدهمین جشنواره مطبوعات نفر اول شدم.

◉◉ چند سال است که برای بچه‌ها نقاشی می‌کشید؟

به طور جدی ۴ سال، ولی ۷ سال است که کارم را شروع کرده‌ام.

◉◉ چرا برای بچه‌ها کار می‌کنید؟

بچه‌ها را خیلی دوست دارم. دنیای آن‌ها پر از رنگ، خیال و شادی است.

◉◉ چرا به کشیدن نقاشی برای بچه‌ها اهمیت می‌دهید؟

چون بچه‌ها به خاطر تصویر سراغ مجله می‌روند. بنابراین یک تصویرگر باید نقاشی‌هایی بکشد که بچه‌ها دوست داشته باشند.

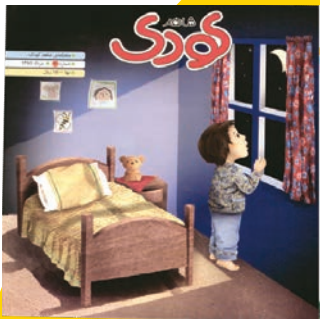
◉◉ تا چه قدر با سلیقه‌ی بچه‌ها آشنا هستید؟

خیلی چون دختر ۴ ساله‌ای به نام آوین

دارم. او خیلی خوب نقاشی می‌کشد و

یکی از لذت‌های بزرگ من دیدن

نقاشی‌های آوین است.



معرفی کتاب

قصه‌های یاسمن

یاسمن، توی روستای قشنگی با پدر و مادرش زندگی می‌کند. او تنهاست. خواهر و برادری ندارد و یک دانه‌ی پدر و مادرش است، اما دختر لوسی نیست. او بیش‌تر روزها به جوجه‌ها و دیگر حیوانات سر می‌زند و هر وقت خسته می‌شود و کاری ندارد، زیر درخت می‌نشیند. گاهی وقت‌ها هم جوجه‌های خانم مرغ‌ه پیش او می‌آیند و برای او جیک جیک می‌کنند.

مجموعه‌ی ۵ جلدی قصه‌های یاسمن شامل داستان‌های: یاسمن و یادگاری، قوقولی قوقو صبح شد، گیوه‌های یاسمن، درخت سیب و یک روز مهم است که قصه‌های این مجموعه، اتفاق‌هایی است که برای یاسمن و جوجه‌ها پیش می‌آید.

داستان‌های این مجموعه‌ی خواندنی را آقای ناصر یوسفی نوشته‌است و تصویرهای زیبای آن کار آقای محسن حسن‌پور است.

این مجموعه را نشر افق به چاپ رسانده و قیمت هر جلد آن ۳۵۰ تومان است.

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۱۳۳۶۷



فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.
مبلغ اشتراک ششماهه ۱۵۰۰ تومان و یکساله ۳۰۰۰ تومان است.
مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.
فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.
نشانی: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: نام خانوادگی: تاریخ تولد:/../۱۳۰۰
نشانی:
کد پستی: تلفن:
مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

بچه‌های مجله

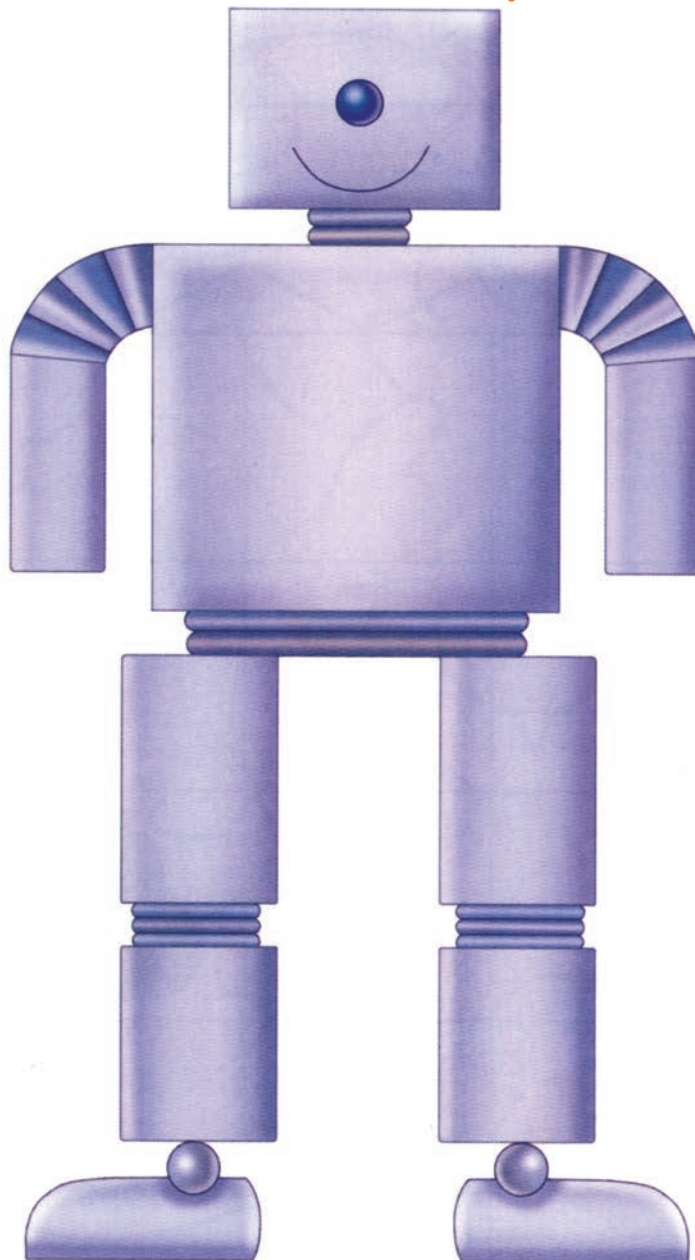
مهدی رحیمی نصر آبادی
محمدرضا مسکین فام
ملیکا صفائی‌ان
هاله طالبی
مهلا اشرفی
سید حسام طاهری
کیما حرّی فراهانی
کیما بابایزدی

پارمیدا افشاری نژاد
زینب طاهر خانی
سعید تکاملی
ملیکا کرابی
ملودی پژوهی
سبا پور حاج رضایی
علی زواری
سپیده انصاری

بچه‌های مجله
سیده پریا حسینی
محدثه مجیدی
سارا فرج‌زاده
مبینا زاهدی
علی محجوبی
علی خشنودی

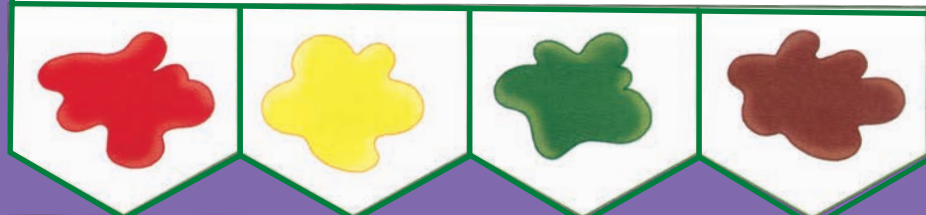
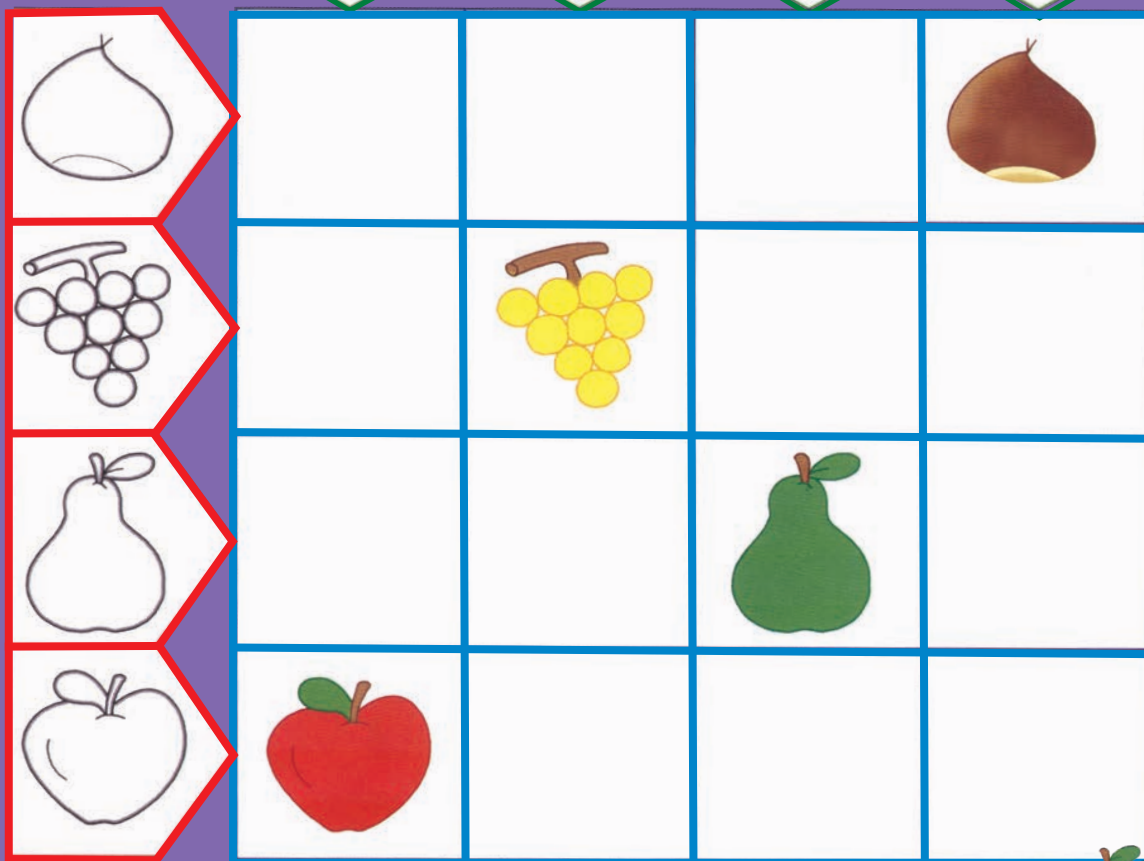


آدم آهنی خودت



این آدم آهنی را هر طور می خواهی کامل کن!

میوه‌های رنگارنگ



شکل هر میوه را زیر رنگ خودش نقاشی و بعد رنگ کن!



دردِ زرافه



زرافه‌ها هر روز با طلوع خورشید بیدار می‌شدند و دسته‌جمعی برای خوردن غذا به راه می‌افتادند. آن قدر می‌رفتند و می‌رفتند تا به جنگلی می‌رسیدند که پر از درخت‌های بلند بود. همه‌ی زرافه‌ها از دیدن درخت‌های بلند خوش حال می‌شدند، به غیر از یکی! یکی که با بقیه فرق داشت. همه می‌دانند که گردن زرافه‌ها بلند است، ولی زرافه‌ی قصه‌ی ما گردن کوتاه بود. برای همین، فقط برگ شاخه‌های کوتاه‌تر را می‌خورد و هر چه گردن می‌کشید، قدش به برگ‌های بالای درخت نمی‌رسید و هر چه آن پایین پیدا می‌کرد، می‌خورد و گرسنه و غمگین به خانه بر می‌گشت.

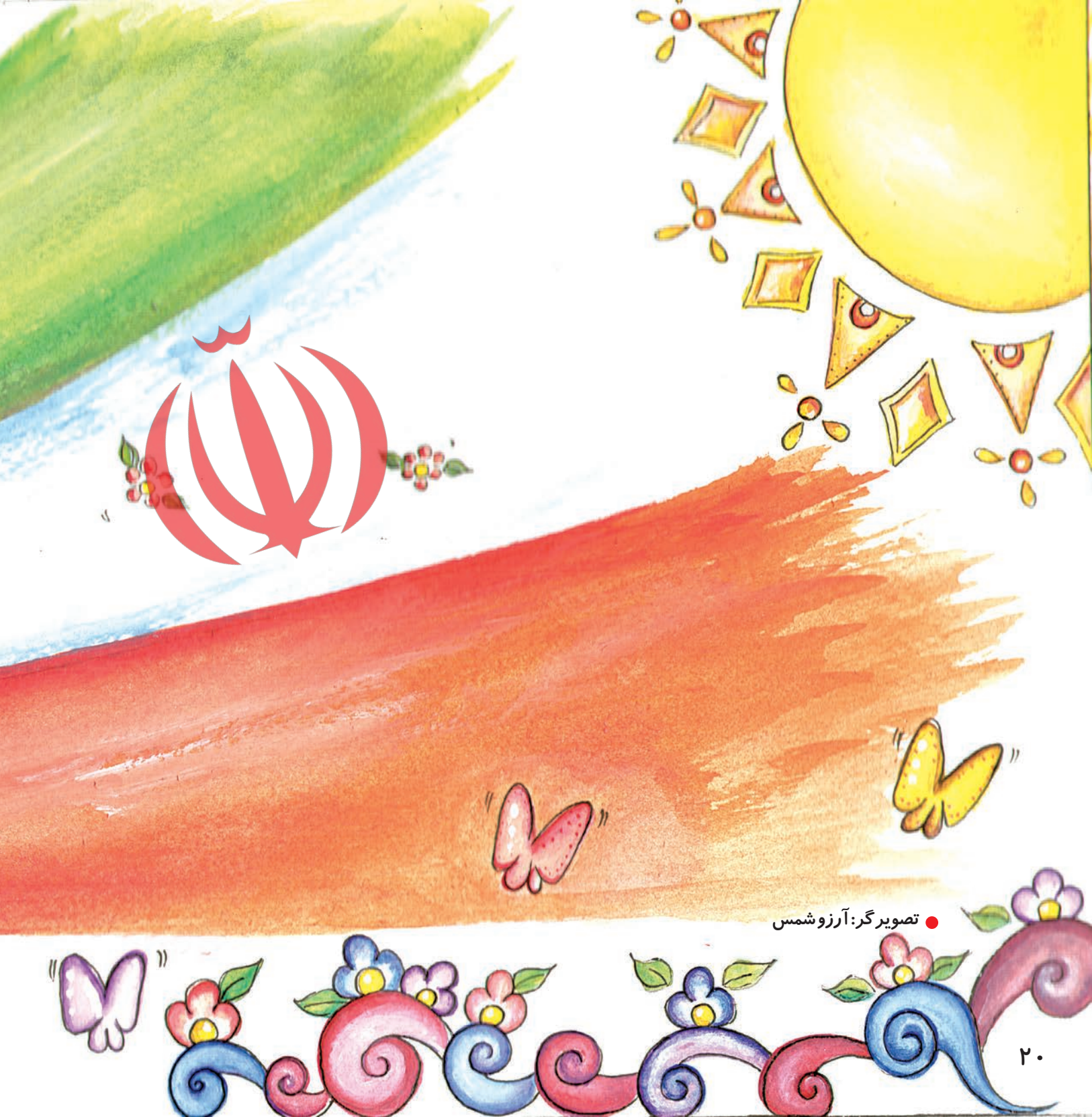
در راه رفتن به خانه، همه‌ی زرافه‌ها سیر و خوش حال بودند و از برگ‌های آب‌دار و آفتاب خورده‌ی نوک درخت‌ها با هم حرف می‌زدند، ولی او ساکت بود و فقط گوش می‌کرد. سرانجام یک روز در جنگل حتی یک دم برگ هم پیدا نکرد، رفت و یک گوشه ایستاد. در این هنگام چشم یکی از زرافه‌ها به او افتاد. دید که زرافه‌ی گردن کوتاه پاهایش را باز کرده، زمین را بو می‌کشد و اصلاً حواسش به دور و برش نیست. صدایش زد و گفت: «این جا برگی پیدا نمی‌کنی! اگر برگ می‌خواهی، دنبال من بیا برویم به جایی که درخت‌ها خودشان برای زرافه‌های گرسنه برگ می‌تکانند.» زرافه‌ی گردن کوتاه اول تعجب کرد، ولی آن قدر گرسنه بود که بی‌آن که جوابی بدهد، دنبال او به راه افتاد. در راه زرافه‌ی گردن بلند برایش تعریف کرد: «می‌خواهم تو را به جایی ببرم که خورشید آن جا بیشتر از هر جایی دیگری می‌تابد و کسی نباید به آن نگاه کند!» زرافه‌ی گردن کوتاه با تعجب پرسید: «چرا نباید به خورشید نگاه



● سپیده خلیلی
● تصویر گر: فاطمه قاسمی



کنم؟! و او جواب داد: «چون نور خورشید برای چشم‌هایت بد است.»
آن‌ها رفتند و رفتند. از جنگل گذشتند و به یک بیشه رسیدند، زرافه‌ی
گردن کوتاه از ترس نور خورشید سرش را پایین انداخته بود.
زرافه‌ی گردن بلند، دندان‌هایش را به کار انداخت، تند و تند شاخ و برگ‌ها
را کند و بر زمین ریخت. زرافه‌ی گردن کوتاه با تعجب می‌خورد و در
دلش می‌گفت: «چه جای عجیبی! چه درخت‌های خوبی! کاش زودتر این
جا را پیدا کرده بودم!» و زرافه‌ی گردن بلند با خودش گفت: «کاش هیچ
وقت نفهمد که برگ‌ها چه طور بر زمین می‌ریزند!»



● تصویر گر: آرزو شمس

۲۲ بهمن مبارک باد!



جدول

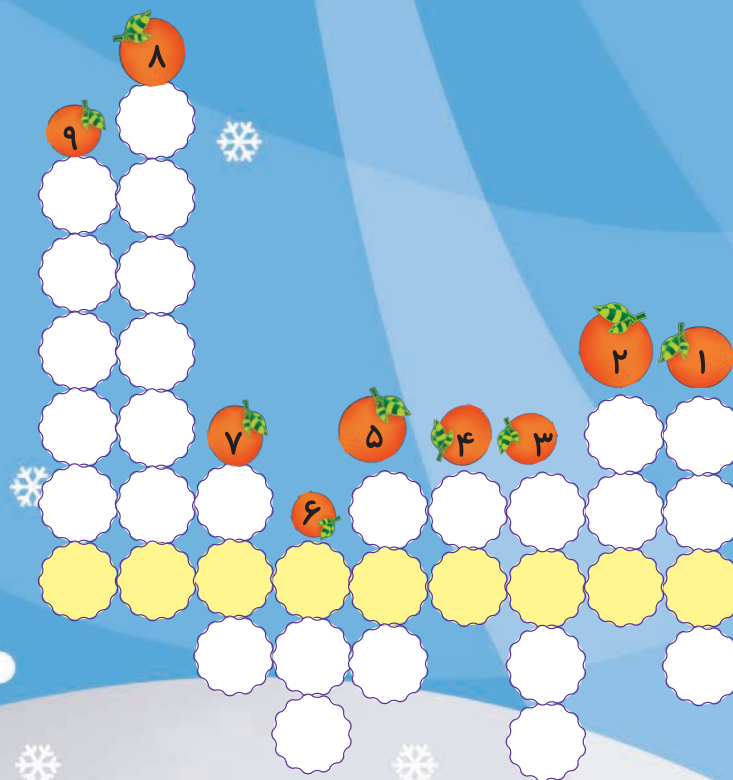
تذکر: بعد از جواب دادن به سؤالات،
ستون رنگی را بخوانید تا به رمز جدول
برسید.



برندگان جدول شماره ۲۲:
عرشیا ملا حسینی
مرجان حمزه پور
امیر ارسلان صومی خلجی

طراح جدول: ابراهیم زارعی

تصویر گر: نسیم بهاری



- ۱ دوست مهربان بچه‌ها و بزرگ‌ترها.
- ۲ شکارچیان در جنگل به وسیله‌ی آن حیوانات را شکار می‌کنند.
- ۳ به وسیله‌ی آن از زمان آگاه می‌شویم.
- ۴ حشرات با خوردن آن به راحتی از بین می‌روند.
- ۵ وقتی که خوابمان می‌آید، رویش دراز می‌کشیم و می‌خواهیم.
- ۶ آن را به دیوار می‌کوبیم تا قاب عکس را به آن آویزان کنیم.
- ۷ برق در آن به حرکت در می‌آید تا به لامپ برسد و لامپ روشن شود.
- ۸ در همه جای بدن ما وجود دارد و بسیار محکم و سخت است.
- ۹ میوه‌ای شیرین که به رنگ نارنجی است.

از برنده‌های عزیز خواهش می‌کنیم برای دریافت جایزه‌ی خود با ما تماس بگیرند.

دنیای حیوانات

زندگی خرسی

✿ خرس‌های مختلفی وجود دارند که رنگ بعضی از آن‌ها سیاه یا قهوه‌ای است. البته خرس‌های سفید هم وجود دارند که در جاهای خیلی سرد زندگی می‌کنند.

✿ بیشتر خرس‌ها هم گیاه می‌خورند و هم گوشت. غذای آن‌ها میوه، انواع توت، گردو و فندق، ماهی و عسل است.

✿ خرس‌ها ماهیگیرهای خوبی هستند. آن‌ها از پنجه‌های خود برای گرفتن ماهی از رودخانه‌ها استفاده می‌کنند.

✿ بسیاری از خرس‌ها در فصل زمستان به خواب می‌روند. به این نوع خواب، خواب زمستانی می‌گویند.



کفش کفشدوزک

● احمد خدا دوست

● تصویر گر: سیاوش ذوالفقاریان

توی دی ماه
عمو کفشدوزک
شده کفش او
برایش کوچک

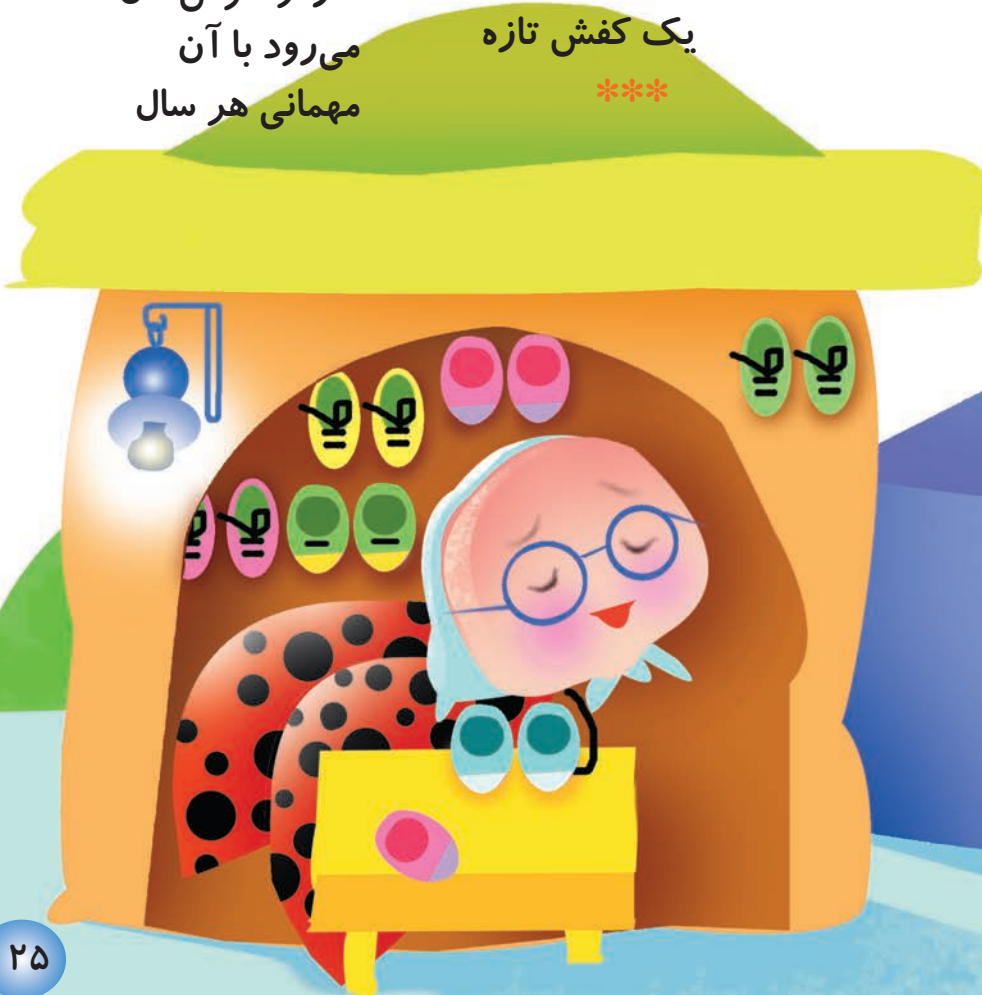
نشسته حالا
توی مغازه

دارد می دوزد

یک کفش تازه

وقتی دوخته شد
کفش کفشدوزک
کفش کهنه را
می دهد به کک

می شود کک از
کار او خوش حال
می رود با آن
مهمانی هر سال





اسکی بازی انگشتی

یک بار با تک تک انگشت های دست راست از نقطه ی شروع حرکت کن و به پایان برس! بار دیگر با انگشت های دست چپ این کار را انجام بده! اگر انگشتت به پرچم ها یا آدم برفی های دور جاّده برخورد، برنده نمی شوی. در آخر، بگو که با انگشت های دست راست تندتر می روی یا دست چپ؟



شروع



● مریم ناگهی
● تصویرگر: آرزو شمس

من آقای پلیسم
سر چهارراه می ایستم
با یک اشاره ی من
ماشین ها زود می ایستن

مراقبم که یک وقت
از راست نگیرن سبقت
پشت چراغ قرمز
جلو نرن بی دقت

برگ جریمه دارم
دقت دارم تو کارم
هر کی با قانون باشه
با اون کاری ندارم

پلیس





آروم، با نظم، بی خطا
باید برن ماشین‌ها
با سوت یا با اشاره
این رو می‌گم به اون‌ها

آسوده است خاطرتون
تو جاده و خیابون
اگر توجّه کنید
به پلیس مهربون



مهمانی شاهد کودک

بچه‌ها در حال خواندن سرود!



نقاشی‌های مادر این شماره
چاپ شده بود!



در ماهی که گذشت، شاهد
کودک، ۸۰ مهمان عزیز داشت.
۸۰ پسر که از پیش دبستانی
پارسا برای بازدید از مجله آمده
بودند. همه می‌خواستند ببینند
که مجله‌شان چه طور درست
می‌شود و چه کسانی برای مجله
کار می‌کنند.



بچه‌های مجله!



این جواری حرفچینی می‌کنند؟



صفحه آرایي چه سخته!



چه زود گذشت، بايد برويم!

بين چه سر گرمي جالبي!



حالا از کدام طرف بروم؟



من مشترک مجله شدم!



لطیفه

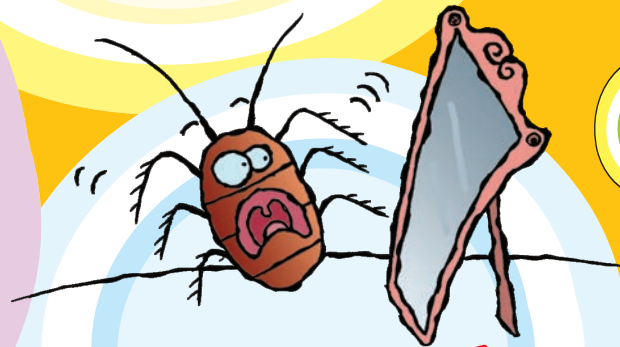
تصویرگر: بهاره زارع

معلم

معلم: می‌توانی دو تا حیوان دوزیست
نام ببری؟
شاگرد: قورباغه و برادرش!

چراغ راهنمایی

مردی به کسی که پشت چراغ قرمز بود
می‌گوید: «چرا داری به چراغ راهنمایی آب
می‌دهی؟»
مرد می‌گوید: «می‌خواهم زودتر سبز شود!»

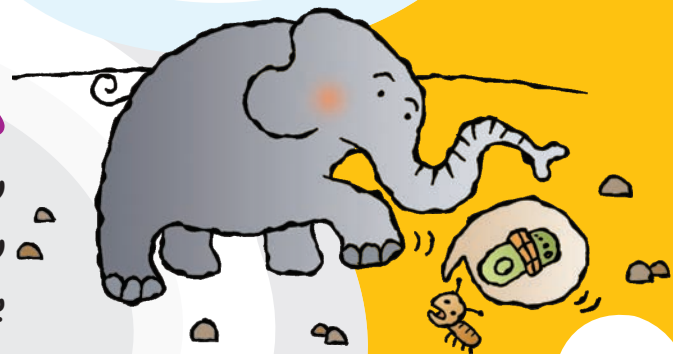


سوسک

یک روز، یک سوسک جلوی آینه
می‌رود و می‌گوید: «وای سوسک!»

دمپایی و مورچه

روزی مورچه به فیل گفت: «ببخشید، یک لحظه پایت
را بلند کن، می‌خواهم بینم دمپایی من را نپوشیده
باشی!»





شعر کودکی

دعا

ای خدای مهربون، دور کن خطر رو از جهان
کاری بکن بارون بیاد، سیل نشه
برف بیاد، بهمن نشه
نسیم بیاد، طوفان نشه
خورشید باشه، کویر نشه
شب باشه، سیاه نشه
مهتاب باشه، تاریک نشه
آزاد باشیم
رها باشیم
شاد باشیم
آدم‌ها بخندن همشون.

پگاه زارع - از تهران



آثار بچه‌ها



▲ علی محمد پاور احمدی - ۵ ساله از تهران



▲ فاطمه رحیمیان بیدگلی - ۵ ساله از کاشان



▲ کیما مسروری سعادت - ۵ ساله



▲ فاطمه السادات حسینی - ۴ ساله از قزوین



▲ سعید تکاملی - ۶ ساله از اصفهان



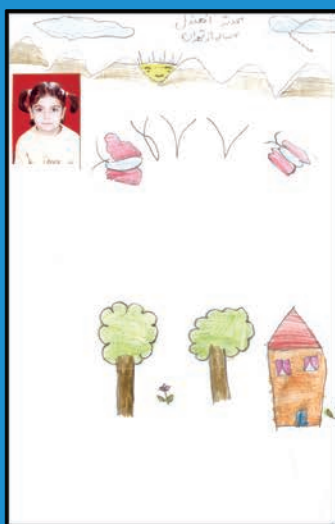
▲ فاطمه محمودی - ۷ ساله از کرج



ما به بچه‌هایی که در مورد
فداکاری مقاومت و شجاعت نقاشی
برای ما بفرستند، جایزه می‌دهیم
و نقاشی آنها را در قاب مخصوص
این صفحه می‌گذاریم.



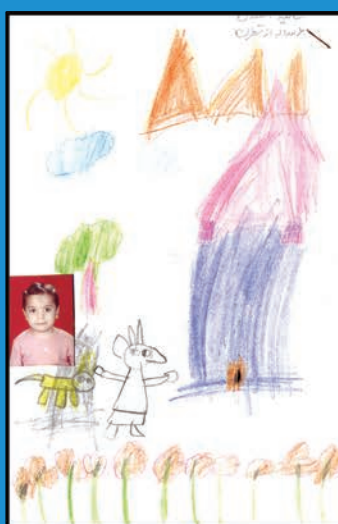
- ۱ امیر مهدی پیر جاهد
- ۲ مائده زمانی
- ۳ سارینا فرح بخش
- ۴ نگار شاکری اصل
- ۵ مهدی حسن زاده از قم
- ۶ میلاد رضایی
- ۷ ویدا جدیدی از تهران
- ۸ زهرا ناطقی



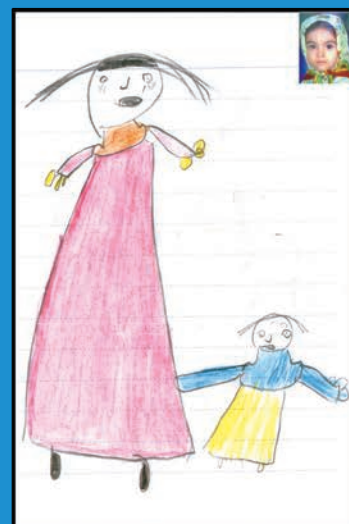
▲ محدثه آهنگدل - ۷ ساله از تهران



▲ مهلا اشرفی



▲ حانیه آهنگدل - ۶ ساله از تهران



▲ مبینا ایرانشاهی - ۴ ساله از کرج



▲ سیده پریا حسینی - ۵ ساله از ملایر



▲ مبینا زاهدی - ۶ ساله از تهران



▲ محمد صادق مجیدی یزدی - ۶ ساله از تهران



▲ عرفان ربیعی - ۸ ساله از تهران



▲ مریم رحمانیان - ۷ ساله از تهران



▲ زینب طاهر خانی

به جای گریه کردن، کنه!
مقاومت می